

ملاحظات در باره ترجمه شعر

نوشته مک بیت

ترجمه سید محمدرضا هاشمی

اوزرز ضمن اظهار نظر در مورد ترجمه شعری از هرمان هسه می‌گوید: "وقتی غزل یا قصیده‌ای را ترجمه می‌کنید، متن اصلی دارای ساختار و ریتم و قافیه‌ای است که می‌توانید ترجمه خود را با ملاک آن بسنجید و ببینید آیا لاف‌در سطح صوری موفق به برگردان شعر شده‌اید یا خیر. اما شعری که نظم و قافیه ندارد - در این قبیل اشعار معمولاً مضامین و تصاویر شعر از قالب و وزن آن مهمتر است - معیاری صوری به دست نمی‌دهد که با آن ترجمه را از نظر رعایت قالب نسنجیم." از طرف دیگر یا کوبسن می‌گوید شعر آزاد را وقتی می‌توان شعر نامید که به‌رغم آزادی، از برخی ویژگی‌ها یا تمایلات ثابت صوری بویژه از نظر نحو عبارات برخوردار باشد. بر اساس نظر یا کوبسن می‌توان گفت در ارزیابی ترجمه شعر آزاد نیز باید معیاری وجود داشته باشد - بر خلاف آنچه اوزرز می‌گوید - زیرا هر چند در ترجمه ویژگی‌های آوایی شعر تا حدی از میان می‌رود، می‌توان ساختمان و نظم نحوی عبارات را تا حد زیادی در ترجمه حفظ کرد.

برای نشان دادن صحت این نظر دو ترجمه شعری از محمود درویش با عنوان "گیتارنواز دوره‌گرد" را از این دیدگاه تحلیل می‌کنم. محمود درویش مدیر مرکز تحقیقات سازمان آزادیبخش فلسطین و احتمالاً مشهورترین شاعر فلسطینی است. او تا سال ۱۹۷۱ در جلیله زندگی می‌کرد. در این سال تبعید شد و پس از یک سال اقامت در قاهره در ۱۹۷۲ به بیروت رفت. وی اکنون مقیم تونس است.

دو ترجمه شعر او که در این مقاله بررسی می‌شود یکی ترجمه دیویس است که از مجموعه شعر موسیقی گوشت انسان: اشعار مقاومت فلسطین و دیگری ترجمه عبدالله عُدّری است که از مجموعه شعر قربانیان نقشه جغرافیایی انتخاب شده است. ذکر این نکته لازم است که در این مقاله نمی‌خواهم کار هیچ یک از دو مترجم را نقد کنم بلکه هدفم این است که با استفاده از این دو ترجمه نظرات خود را در مورد اهمیت نحو در ترجمه شعر تبیین کنم.

شعر یاد شده همراه با دو ترجمه انگلیسی آن در زیر می‌آید^۱:

عازف الجیتار المتجول

كان رَسامًا
و لكنَّ الصور
عادةً،
لا تفتح الابواب.
لا تكسرها...
لا تردّ الحوت عن وجه القمر

۱- ترجمه فارسی این شعر که از متن عربی صورت گرفته در پایان مقاله آمده است. مترجم.

(يا صديقي، ايها الجيتار

خذني ...

لشباييك البعيدة)

شاعراً كان،

ولكن القصيدة

يبست في الذاكرة

عند ما شاهد يا فا

فوق سطح الباخرة

(يا صديقي، ايها الجيتار

خذني ...

للعيون العسليّة.)

كان جندياً،

ولكن شظية

طحنت ركبته اليسرى

فأعطوه هديّة:

رتبة اخرى

ورجلاً خشبيّة

(يا صديقي، ايها الجيتار

خذني ...

للبلاد النائمة.)

عازف الجيتار يأتي

في الليالي القادمة

عند ما ينصرف الناس الى جمع توابيع الجنود

عازف الجيتار يأتي

من مكان لا ترى

عند ما يحتفل الناس بميلاد الشهداء.

عازف الجيتار يأتي

عارياً، أو بالثياب الداخليّة.

عازف الجيتار يأتي

و انا كدت اراه

و اشمّ الدم في اوتاري

و انا كدت اراه

سائراً في كلّ شارع.

كدت ان اسمعه

صارخاً ملاً الزوابع

حدّقوا:

تلك الرجل الخشبيّة

واسمعوا:

تلك موسيقى اللحوم البشريّة.

ترجمه غدّرى

The Wandering Guitar Player

He was a painter
But pictures
Usually
Don't open doors
Nor break them
Nor turn the fish away from the face
of the moon.

(Guitar friend
Take me
To the distant windows.)

He was a poet
But the poem
Dried up in his memory
When he saw Jaffa
From a ship's deck.

(Guitar friend
Take me
To the hazel eyes.)

He was a soldier
But shrapnel
Crushed his left knee
And he was given
Another promotion
And a wooden leg!

(Guitar friend
Take me
To the sleeping country.)

The guitar player is coming
Tomorrow night
When people go to collect soldiers'
signatures.

The guitar player is coming
From a place we can't see.
The guitar player is coming
Naked or in his underwear
When people celebrate the day of witnesses.

The guitar player is coming
I can almost see him
And smell blood in his strings.
I can almost see him
Walking through every street.
I can almost hear him

ترجمه ديوييس

The Wandering Guitar Player

A painter he was,
But pictures,
Normally,
Open no doors,
Do not break them down,
Turn not the whale from the face of the
moon.

(O my friend, O guitar,
Take me
To distant windows)

A poet he was,
But the poem
Shrivelled in the memory
When he saw Jaffa
On the deck of the ship.

(O my friend, O guitar,
Take me
To honey-coloured eyes)

A soldier he was,
But a piece of shrapnel
Crushed his left knee
So they gave him a present:
Promotion
And a wooden leg.

(O my friend, O guitar,
Take me
To the sleeping countries)

The guitar player will come
During the coming nights
When people devote themselves to
collecting soldiers' autographs.
The guitar player will come
From some place we do not see,
When people are celebrating the birthday
of witnesses.

The guitar player will come,
Naked or in underclothes.

The guitar player will come
And I almost see him,
Almost smell the blood on his strings.
I almost see him
Walking through every street.
I almost hear him

Roaring:

"Having a good look,

This is a wooden leg.

Listen,

This is the music of human flesh."

Shouting like a storm:

Take a good look:

That's a wooden leg.

Listen:

That's the music of human flesh.

هیچ یک از دو مترجم در حفظ ساختمان نحوی شعر کاملاً به اصل وفادار نبوده‌اند. این شعر در اصل ده قسمت دارد که در سه قسمت آن که در ترجمه داخل پراتز است یک بند تکرار می‌شود. این شعر در ترجمه دیویس به هشت قسمت و در ترجمه عُدّری به ۹ قسمت تقسیم شده بدون اینکه این تغییر بر تأثیر شعر بیفزاید. در ترجمه این شعر باید نظم ابیات برای نشان دادن رابطه میان فکر و زبان شاعر حفظ شود مگر اینکه پیروی از متن اصلی موجب اختلال در بیان معنی در زبان مقصد شود.

هر دو مترجم در بخش اول شعر واژه painter را معادل "رَسام" به کار برده‌اند، حال آنکه واژه artist نیز به همان اندازه قابل قبول است، ضمن اینکه این واژه ارتباط معنایی مورد نظر میان "نوازنده گیتار" و "هنرمند" را بهتر نشان می‌دهد زیرا نوازنده گیتار خود نوعی هنرمند (artist) است. بعلاوه، دیویس در اولین مصراع فعل و فاعل را بدون دلیل جابه‌جا کرده است. همچنین، هر دو مترجم از این نکته غفلت کرده‌اند که سه مصراع پایانی قسمت اول با حرف نفی "لا" شروع می‌شود. تکرار حرف نفی برای درویش یک تکنیک بلاغی است که تأثیر آهنگین مهمتی دارد: باز نمی‌کند... نمی‌شکند... نمی‌زداید...! اما این تأثیر در ترجمه از میان رفته است. نکته مثبت ترجمه دیویس در قسمت اول شعر این است که وی در پانویس، در مورد این اعتقاد خرافی که خسوف ماه را ناشی از این می‌دانند که نهنگ ماه را می‌خورد توضیح داده است. بدون پانویس فهم مطلب برای خواننده مشکل می‌شد.

در ترجمه اولین ترجیع‌بند تنها دیویس حالت ندا را کاملاً رعایت کرده و در آغاز قسمت دوم شعر نیز وی بدرستی جای فعل و فاعل را عوض کرده است. در ترجمه دیویس انتخاب واژه shrivelled برای خشک شدن انتخاب دقیقی است، اما فعل dried up در ترجمه دوم معنای تحت‌اللفظی دارد. هر دو مترجم، مصراع آخر این قسمت را ضعیف ترجمه کرده‌اند. بهترین ترجمه برای "باخِرة"، steamer (کشتی بخار) می‌باشد -- و این تأییدی بر پی‌نویس دیویس است که می‌گوید این مصراع به مهاجرت یهودیان به فلسطین بعد از جنگ دوم جهانی اشاره می‌کند. بعلاوه، واژه above برای "فوق" بهتر از on است، زیرا یافا بر فراز تپه ساخته شده است و بدین ترتیب گویی شهر بر عرشه یک کشتی بخار قرار دارد.

در ترجیع‌بند دوم، دیویس کاملاً به متن وفادار مانده است، اما عُدّری با ترجمه للعینون العسلية (به چشمان عسلی) به hazel eyes مفهوم رنگ را حفظ کرده ولی مفهوم شیرینی را که در عبارت عربی وجود دارد منتقل نکرده است.

در قسمت سوم، دیویس مجدداً جای فعل و فاعل را بی‌دلیل عوض کرده است، احتمالاً بهترین ترجمه "فأعْطَوه هَدِيَّةً" جمله He got a present. می‌باشد که با لحن خشک و طنزآمیز دو بیت بعد نیز هماهنگی دارد. اما هر دو مترجم از این نکته غفلت کرده‌اند و با استفاده از واژه promotion (ترفیع مقام) طنز مورد نظر را از بین برده‌اند. ترفیع مقام می‌تواند پاداش قابل قبولی باشد ولی آنچه سرباز مزبور به دست آورده یک رتبه بالاتر (رتبهٔ اخروی) است، و این حدّ اقلّ پاداش است همراه با یک پای چوبی.

در ترجمه ترجیع‌بند سوم، دیویس بی‌هیچ دلیل واژه countries را به صورت جمع آورده است ولی قسمت چهارم شعر را بدرستی با زمان آینده، و نه زمان حال استمراری برای بیان آینده، شروع کرده است. بهترین ترجمه عبارت "اللّیالی القادمة" (شبهای آینده)، the coming nights است، یعنی هنگامی که در آینده‌ای نامعلوم مردم

می‌روند تا از سربازان امضا بگیرند. دیویس از واژه autographs استفاده کرده است که ابهام ایجاد می‌کند. امضا جمع کردن^۲ در میان اعراب رسم نیست. اینجا منظور شاعر امضا گرفتن از شاهدان مرگ فدا بیان به معنای شهادت دادن آنان است. شاعر در قسمت بعدی به موضوع شهادت دادن سربازان پرداخته است.

در قسمت ششم شعر، عذری ترتیب ابیات شعر را تغییر داده در حالی که دیویس نظم شعر را حفظ کرده و از "زمان آینده" نیز بدرستی استفاده کرده است: *The guitar player will come* اما پس از آن با یک تغییر غیر ضروری از زمان حال استمراری استفاده کرده است. اینجا استفاده از زمان آینده تأثیر بیشتری خواهد داشت زیرا عبارت "میلاد الشهد" (روز شاهدان) دو معنا دارد. معنای اول برگزاری مراسم سوگواری پس از فوت است برای اقوام و دوستانی که هنگام فوت کسی حضور نداشته‌اند، و معنای دیگر آن مراسم یادبود شهدای جنگ است. بدین ترتیب، در این شعر گیتارنواز برای کسانی که در طی جنگ از معرکه دور ایستاده بودند نشان مرگ است. این واقعیت که گیتارنواز، خود مجروح جنگی است نشانه از دست رفتن فلسطین است، زیرا به گفته خالد سلیمان "بیباید واژه جرح (زخم) را بدون هیچ‌گونه تعبیر و تفسیر غیر ضروری، به معنای فلسطین بدانیم". گیتارنواز "عریان یا با زیرپوش" می‌آید چون او به عنوان نماد مرگ، مفهوم بشری حُجُب و حیا را پشت سر گذاشته است.

شاعر در قسمت ماقبل آخر از حرف ربط "و" به گونه‌ای استفاده می‌کند که همان مفهوم منفی قسمت اول شعر را نشان می‌دهد. با وجود این که کاربرد حرف ربط در این قسمت با مفهوم اولین مصراع قسمت پایانی شعر در تضاد مستقیم است، هیچ یک از دو مترجم به این نکته توجه نکرده‌اند. کاربرد فعل کمکی *can* در ترجمه عذری لازم نیست: *I almost hear him*. علاوه، عذری در ترجمه عبارت "صارخاً ملأ الزوابع" از واژه *roaring* برای "صارخاً" استفاده کرده است بدون اینکه اشاره خاصی به تندباد کرده باشد. اما دیویس با استفاده از واژه *shouting* به تندباد نیز اشاره می‌کند، در حالی که استفاده از واژه *hawling* علاوه بر دارا بودن معنای فعل "صارخاً" تصویر تندباد را نیز تشدید می‌کند، هر دو معادلی که در این ترجمه برای واژه "حدقوا" انتخاب شده تأکیدی بیش از حد را می‌رساند؛ بهتر است این فعل امر جمع به *look* و "تلک" نیز به *that* ترجمه شود و نه به *this*. و بالاخره در عبارت "موسیقی اللحم البشریة" یک ابهام ترجمه‌ناپذیر در واژه "بشر" وجود دارد. بشر هم به معنای "انسان" و هم در شکل صفتی آن به معنای پوست بدن (بشره) می‌باشد. لذا، این موسیقی، هم موسیقی گوشت تن و هم موسیقی پوست بدن انسان است.

البته ابهام و جناس معمولاً غیر قابل ترجمه است، اما به گمان من، از بررسی این دو ترجمه برخی اصول کلی به دست می‌آید. این شعر نمونه شعر آزاد معاصر عرب است و سبک خاص خود را دارد. به نظر من ترجمه دقیق این شعر مستلزم رعایت این سبک خاص است. پس در ترجمه این شعر قبل از هر چیز باید قالب زبان حفظ شود. اگر می‌توان غزل را با حفظ قالب آن در چهارده بیت ترجمه کرد، می‌توان چنین نکته‌ای را در مورد شعر آزاد نیز رعایت کرد.

نمونه‌های غیر معمول جابجایی دستوری را - مانند آنچه در مصراع دهم شعر دیده می‌شود - باید تا حد امکان در ترجمه و با قرار دادن فاعل قبل از فعل رعایت کرد. محمود درویش الگوی معمولی ترتیب کلمات در زبان عربی را (که الگوی فعل، فاعل، مفعول است) تغییر داده است. در انگلیسی نیز همین جابجایی را می‌توان به صورت (مفعول، فاعل، فعل) نشان داد. بدلیل نقش تأکیدی پراتر در تکرار ترجیع‌بند، استفاده از منادا در ترجمه و به نحوی که در انگلیسی متداول نیست در اینجا قابل قبول است. در ترجمه شعر عربی، نمونه‌های تکرار در متن مبدأ را باید رعایت کرد. در انگلیسی، تکرار، نشانه "سبک بد" است، اما در مورد شعر، مقصود شاعر مهم است و هر چه ترجمه از متن مبدأ دور شود خطر از دست رفتن بخشی از معنی افزایش می‌یابد.

البته تغییر معنی در ترجمه از فرهنگی به فرهنگی دیگر اجتناب ناپذیر است و ترجمه این شعر بخصوص که در آن انبوهی از مفاهیم و اشارات مربوط به مقاومت فلسطین به صورت متراکم گرد آمده دشواریهای خاص دارد. اما سادگی تعمدی زبان شعر به کمک شعر آمده به طوری که نمی‌توان گفت در هیچ یک از دو ترجمه معنی مبهم بیان شده باشد. در این تحلیل هدف من این بود که نشان بدهم چگونه با رعایت نظم ساختاری شعر در ترجمه می‌توان پیام را با وضوح و دقت بیشتر منتقل کرد.

گیتارنواز دوره‌گرد

هنرمند بود

ولی تصویرها

معمولاً

درها را باز نمی‌کند

درها را نمی‌شکنند...

نهنگ را از چهره ماه نمی‌زداید.

(دوست من، گیتار،

مرا به پنجره‌های دور دست ببر.)

شاعر بود

ولی قصیده

در ذهنش خشکید

آنگاه که حیفاً را

فراز عرشه کشتی بخار دید.

(دوست من، گیتار

مرا نزد چشم‌های عسلی ببر.)

سرباز بود

ولی ترکشی

زانوی چپش را برده بود

پس هدیه‌ای به او دادند:

یک درجه بالاتر

و یک پای چوبی.

(دوست من، گیتار

مرا به سرزمینهای خفته ببر.)

گیتارنواز خواهد آمد

در شبهای آینده

آنگاه که مردم می‌شتابند تا از سربازان (شاهد)

امضا بگیرند.

گیتارنواز خواهد آمد

از جایی که نمی‌بینیم

آنگاه که مردم مراسم روز شاهدان را برگزار می‌کنند.
 گیتارنواز خواهد آمد
 برهنه یا با زیرپوش

گیتارنواز خواهد آمد
 عن‌قرب است که او را ببینم
 و بوی خون را از تارهای گیتارش استشمام کنم
 عن‌قرب او را خواهم دید
 که از همه خیابانها می‌گذرد.

عن‌قرب است که صدایش را بشنوم
 که چون تندر می‌گرد:
 بنگرید

این یک پای چوبی است.
 بشنوید

این نوای برخاسته از گوشت آدمی است.

دنباله از صفحه ۹۵

۵- "برزنسکی نوشت: بدگمانی آرماثو و عدم همکاری او، روابط و ارتباطات بین واشینگتن و شاه را در جریان بحران گروگان‌گیری به شدت مختل ساخت"

۶- "کراسبی چهره عجیبی بود که اکنون در اثر انساع ریوی تقریباً زمین‌گیر شده بود" ۱۷۸ "انساع ریوی" یعنی چه؟

۷- "برای نخستین بار شاه عادت کرد با مردم عادی گفتگو کند" ۱۸۲

۸- "شاه در میان اطرافیانش تعدادی کم و بیش زیاد بهائی داشت" ۲۶۲ به جای در میان اطرافیان شاه گروه زیادی بهایی وجود داشت.

۹- "شاه شروع کرده بود که دیگر در قالبش جا نگیرد." ۲۹۰

۱۰- "هویدا به این جهت مرد که شاه اجازه داده بود سپر بلای او قرار گیرد" ۲۶۲ به جای هویدا به این جهت جان خود را از دست داد که سپر بلای شاه شده بود. در این کتاب هم از این گونه نادرستیا فراوان است و سرانجام آنکه آنچه از این پنج کتاب آورده شده، مشتکی بود، نمونه خروار. پس چه باید کرد؟ برخی برآند که "جامعه خود بهترین نقاد است" در درستی این سخن هیچ گمانی نمی‌رود و صد البته در اینکه این گونه نوشته‌ها با قضاوت جامعه راه به جایی نمی‌برند نیز شکی نیست ولی تکلیف همان چند هزار تنی که این کتابها را خریده‌اند و صدها کتاب از این گونه که هر روز به بازار سرازیر می‌شود، چیست؟ آیا کافی است به امید قضاوت جامعه یا نقد آنها دست روی دست بگذاریم و همواره نظاره کنیم که کاغذ و دیگر ابزار چاپ برای هر نوشته‌ای هدر برود و حداکثر پس از آنکه به دست مردم رسید، آن را نقد کنیم! امیدوارم همه ایرانیانی که نگران آشفته‌گی زبان و ادب فارسی هستند، در برابر این سیل بی‌اعتنا نمانند و همان‌گونه که در آغاز این نوشته عرض کردم، چاره‌ای اساسی ببندیشند و بیش از این احساس مسؤلیت کنند.